

## بازرسی فرهنگی و انواع و اقسام آن

بازرسی از نظر من و اداره- فرمول معمولی بازرسان- بازرسی تلفنی- نان قرض دادن- بازرسی نوبتی- بازرس استانی و شجاعت اخلاقی- جن و بسم الله- نفرت از بازرسان و قضیه ی خرده سنگ- چرا بازرس می شوند؟ هدایت و تصویر مجسمه و استخوان و بقیه ی قضایا.

صحبت از بازرسی فرهنگی است. چگونگی اش. چه کسانی می کنند. نتیجه اش. تلقی و واکنش معلم ها. چطور باید باشد؟ واکنش اداره. و بعض حرف های دیگر.

به نظرم بازرسی باید برای این باشد که معلوم کند برنامه ی درسی چه اندازه پیشرفت کرده. معلم کجا موفق شده. رابطه ی مدیر و معلم ها بر چه پایه است. ناراحتی شان چیست. چه مشکلی دارند که محتاج راهنمایی باشند. طرز تدریس در کلاس ما چگونه است. برنامه های درسی چه نقصی دارد- البته از نظر معلم ها- و تدریس آن در کلاس با چه مشکلی رو به رو می شود. و چند مورد دیگر. این همه هم از عهده ی معلمی پخته، باسواد، کاردان و انسان بر می آید. کار هر بیکاره ی پیر و پاتال نیست.

شاید تعجب نکنید اگر عرض کنم که بازرسی در اداره های ما فقط یک مفهوم و هدف دارد: ثبت و ضبط صورت غایبان و عیب جویی. آن هم در صورتی که بازرس بخواهد خودی و قدرتی نشان بدهد؛ یا با مدیر و معلمی لُج کند و به زعم خود بخواهد بینیشان را به خاک بمالد و جلو هرج و مرج را بگیرد.

فکر نمی کنید یک چنین بازرسی از عهده ی هر آدم خام بی سواد، کارندان و غیرانسان هم بر می آید؟ چرا بر نیاید؟ و می آید و می بینیم.

بازرس وقتی به مدرسه می آید، سری به دفتر می زند، با مدیر احوال پرس می کند، اگر پا داد چایی هم می خورد، بعد در دفتر بازرسی فرمول معمول را می نویسد و در می رود. فرمول از این عبارت ها ترکیب شده: همه ی معلم ها حاضر بودند و با جدیت به انجام وظیفه اشتغال داشتند. نظافت مدرسه خوب بود. شیشه ی پنجره ها تمیز بود. تذکر داده شد که تنبیه بدنی سخت قدغن شود و در کلاس ترکی حرف نزنند. و از این دست حرف های تهوع آور.

در بعضی شهرها حتی بازرسی تلفنی هم داریم.

خنده ندارد. حقیقت است. بازرس می آید به مدرسه ای. پس از «انجام وظیفه» در آن مدرسه، گوشی تلفن را بر می دارد. شماره ی تلفن مدرسه ی دیگری را که راهش دور است می گیرد. بعد این مکالمه میان مدیر مدرسه ی دیگر و آقای بازرسی صورت می گیرد:

- آقای مدیر شما هستید؟ بنده...

- سلام علیکم جناب آقای... حال جنابعالی چطوره؟

- ای بد نیستم. خوب، آقای... معلم ها همه شان حاضر هستند؟

- بله، همه شان سر کار هستند.

- غایب که ندارید؟

- نه قربان. همه به انجام وظیفه اشتغال می ورزند.

- فرمایشی که نبود؟

- خیر عرضی نیست.

- پس خداحافظ!

سپس آقای بازرس گوشی را می گذارد. و از کیفش دفتر بازرسیش را در می آورد و با نشر اداری اش می نویسد: «در تاریخ و روز فلان در ساعت بهمان از فلان جا بازرسی دقیق به عمل آمد تمام کارکنان با جدیت به انجام وظیفه اشتغال نموده و درس ها پیشرفت فوق العاده داشتند به آقای مدیر دبستان تذکر داده شد که من بعد مواظبت نموده که معلم ها تنبیه بدنی به عمل نیاورده و از این امر حتی الامکان خودداری بنمایند و چند تا از شیشه ها کثیف بود که به خدمتگزار شدیداً تذکر داده شد که نظافت مدرسه را من بعد بیشتر از پیش نصب العین خود قرار داده والا طبق مقررات مربوطه رفتار خواهد شد...»

اگر هم بازرس بخواهد خیلی دل سوزی کند و کوشش نشان دهد، چند دقیقه ای برای معلم ها صحبت می کند اندر فواید تنبیه نکردن، فارسی حرف زدن، این که دور از وجدان است پول گرفتن و درس نگفتن، معلم باید با وجدان باشد. معلم باید... معلم باید...! گاهی هم موعظه های آخوندانه و اندرز داندنی پدران و ریش سفیدانه. گاهی هم حرف های گنده از «آموزش و پرورش نوین» این تحفه ی نطنز. ببخشید، ینگه دنیا. و این حرف های گنده هم در «کلاس های آموزشی» وزارتی یا استانی به گوششان می خورد.

ضمن صحبت آقای بازرس معلم ها به مناسبت حال و کار اندر دنیایی هستند خصوصی: یکی تو فکر رانندگی یاد گرفتنش و گواهی نامه گرفتنش هست که تازگی ها پول مول گیرش آمده و دو سه تومانی اضافه بر مخارج ضروری در بساطش پیدا می شود و اعلان فلان آموزشگاه رانندگی جلو چشمش است که درشت نوشته است: آموزش با فولکس واگن. یکی تو فکر زنش و بچه اش. عذب ها تو فکر این که کی ساعت چهار خواهد شد که بشود رفت دنبال جماع بصری و خیابان گردی و دنبال زن و دخترها افتادن و متلک پراندن و گشودن عقده ی سرسخت سال ها محرومیت جنسی ناشی از ترکیب هشلهف اجتماع غلط اندازمان (در شهرهایی مثل تبریز). یکی تو فکر این که نوبت آبیاری سیب زمینی هایش گذشته و ممکن است زحمتش و تخمش هدر رود (در قصبه ها)

بازرسان گاهی هم سری به یکی دو کلاس می زنند. برای پرس و جو. تنها یا همراه مدیر. فرض کنیم زنگ فارسی باشد البته معلم پیش از وقت به شاگردانش گفته که بگویند درس امروز فلان صفحه است. و «فلان صفحه» یعنی درس چند روز پیش که شاگردان کم و بیش فوت آیند. بازرسان روان شناسانه نگاهی به صورت ها می افکنند و آن را که رنگ پریده تر است انتخاب می کنند و چیزی ازش می پرسند. اگر شاگرد خوب جواب بدهد، معلوم است که تیر جناب بازرس به سنگ خورده و آن وقت دیگری را انتخاب می کند. اگر هم جواب خوب نداد، معلوم می شود که آن جناب خوب گرفته و شاگرد سوال پیچ می شود. معلم هم در این وقت ها دست به تاکتیک معلمانه ای می زند و از پشت سر به هزار حيله شاگردش را راهنمایی می کند. با دست و حرکت دهان و بدن لغت ها را معنی می کند و... و بدین ترتیب اگر

معلم پخمه نباشد همیشه می تواند سر زنگ ترین بازرس از خودراضی را شیره بمالد و روانه اش کند که برود در دفتر بازرسی بنویسد: درس ها پیشرفت فوق العاده داشت...

و این جا حق با معلم است.

این جناب بازرسان خیال می کنند بازرسی از کلاس یعنی سوال پیچ کردن شاگرد، والسلام. خواهم نوشت که چطور با زمینه سازی قبلی شاگردان خود بازرس را سوال پیچ می کنند و خیطش می کنند.

اما اداره، گویی تنها در امر کسر حقوق و جریمه کردن به خاطر تأخیر ورود و غیبت، به گزارش بازرسانش اعتنا می کند. گاهی هم در صدور توبیخ نامه. نان قرض دادن هم داریم که محتاج توضیح نیست.

بازرسی نوبتی هم داریم. مدرسه ها می دانند که چند روزی نوبت بازرسی آن هاست. آن روز را آمادگی دارند. کسی غایب نمی شود. زنگ را سر ساعت و ثانیه می زنند. و اغلب تا بازرس پاش را از آستانه ی در مدرسه به آن طرف گذاشت، کار مدرسه لنگ می شود. مثلاً زن و بچه دارها زودی جیم می شوند تا سفارش خانم را انجام دهند و خریدی از بازارچه بکنند.

گاهی بازرس استانی نیز به شهرها روانه می شود.

فرض کنیم در یک شهرستان دور از مرکز معلم ها و رئیس میانه شان شکرآب شده. معلم ها بر می دارند به اداره ی استان شکایت می کنند که رئیس ما فلان کارهای بد و بهمان حق کشی ها را کرده، به حرف حق ما گوش نمی کند. خواهش می کنیم رسیدگی فرمایید. اداره پس از چند بار تکرار شدن شکایت نامه بازرسی می فرستد که برود «طبق مقررات مربوطه رسیدگی به عمل آورد» آقای بازرس شب اول در دولت منزل آقای رئیس اتراق می کند

و دو تایی سری گرم می کنند. چرا که پیش از این هم بارها نان و نمک خورده اند و هم کلاس و هم دوره هم بوده اند و هر دو وظیفه ی خود می دانند که در ولایت غربت مهمان هم دیگر باشند و جایی که یکی زندگی و خانه دارد، دیگری نباید شب در جای دیگری بخوابد. صبحی هم پا می شوند و دوتایی می روند به اداره. رئیس به خصوص بازو در بازوی جناب بازرس راه می رود که به معلم ها بگوید: ما رو چی حساب کرده بودین؟ در اداره در اتاق رئیس خلوت می کنند حرف های دیشبی را نشخوار می کنند، مذاکره ی محرمانه می آغازند و کمیسیون می دارند. بعد از ظهر آقای بازرس همراه رئیس سری به دو سه مدرسه می زند و معلم های شاکی را می بیند و می شناسد و اگر هم تواضع کرد دو سه کلمه حرف می زند و عصری در می رود و معلم ها منتظر که چه زاید سحر. تا سحر برسد چند روز طول می کشد. بعدش دو سه توییح نامه از گرد راه می رسد. محل خدمت دو سه نفری به نقطه های دور دست انتقال می یابد. یک بخش نامه هم صادر می شود که اداره وظیفه ی خود را بهتر از همه می داند و دخالت در «امور اداری» از وظایف معلم ها نیست و....

این کار سابقه ی فراوان دارد و رسم معمول است.

کسی که به بازرسی می رود به شهری برای رسیدگی به کارهای فرهنگی و تربیتی باید آدمی باشد به معنای واقعی کلمه شجاع. بداند که چه بسا با معلم هایی برخورد خواهد کرد که صاحب شخصیت علمی و اخلاقی هستند و سوادشان تمام وجود او را به پیشیزی نمی خرد. بازرس باید این قدر شجاعت اخلاقی داشته باشد که اگر رئیس ناحق باشد بتواند بینی اش را به خاک بمالد اگر چه زمانی هم کلاس بوده و در حال حاضر رئیس است. نگوید

که: چون ممکن است فردا هم جامان عوض شود و این بیاید حوزه ی کار من برای بازرسی، پس باید شیوه ی نان قرض دادن پیش گرفت و ساخت و پاخت کرد. نباید هر آدم بزممنش، محافظه کار، موقع طلب، فاسد و بی سواد را بر کارهای تربیتی مملکت ناظر کرد. هنوز داستان آن بازرس کهنه کار و افتضاحی که با یک خانم معلم بار آورد ورد زبان معلم های تبریز است.

متأسفانه رئیس ها همیشه از آدم های دارای شجاعت اخلاقی بدشان می آید و دیگران را بر ایشان ترجیح می دهند و معلوم است چرا. می گویند که آن ها پخمه و بچه فکر هستند و داخل آدم نیستند.

بازرس و شجاعت اخلاقی به جن و بسم الله می مانند.

در یک شهرستان آذربایجان علت این که فلانی بازرس شده بود داشتن ماشین شخصی بود. جیب اداره از کار افتاده بود و امکان نبود که از مدرسه های دور دست بازرسی شود مگر این که خود بازرس ماشین داشته باشد. در انتخاب این فلانی به سمت بازرسی چیزی از این قبیل مطرح نبود. سواد، محبوبیت میان معلم ها، وارد بودن در کارهای تربیتی، صلاحیت اخلاقی و....

از این جاست که معلم ها همیشه از بازرسان نفرت دارند. روی خوش بهشان نشان نمی دهند. دستشان می اندازند. با آن ها لج می کنند. در شهرهای کوچک کار به آن جا می کشد که تو جیب بازرس خرده سنگ پر می کنی و انگولکش کنی، پر دور نروم. حقیر خود از سرلج و تمسخر این کار را کرده است. معلوم است کار چرا به این جا می کشد: باز از خود بگویم. انتظار دارم کس که می آید کار و کلاس مرا ببیند و نظر بدهد باید دست کم به اندازه ی

خود من خوانده باشد، بداند و بفهمد؛ علاقمند باشد و شعورش را داشته باشد.

اغلب بازرسان جرأت نمی کنند به کلاس بعضی معلم ها که رو نمی دهند بروند. چرا که می ترسند کار به رسوایی بکشد معلم های ناقلا و استاد برای این کار بازرس را خیط کنند، نقشه می کشند و کلک جور می کنند. اندازه ی فهم و سواد بازرس را می دانند. پیش از وقت مطلبی را با شاگردان در میان می گذارند. مثلاً یک مسأله ی چهار عمل اصلی. وقتی جناب بازرس وارد کلاس شد، معلم یکی از شاگردان دست پرورده را می خواند پای تخته سیاه. مسأله طرح می شود. شاگرد به عمد راه غلط می رود. کسی صدایش در نمی آید. جناب بازرس نگاه می کند و به به می کند و آفرین می بارد و هوش و فراست شاگرد را ستایش بی کران می کند. آن وقت شاگرد دست پرورده به صدا در می آید که نه آقا اصلاً من فلان جا اشتباه کردم و راه غلط رفتم. و کلاس به هم می خورد و جناب بازرس خیط و بور در می رود و عهد می کند که دیگر پاش را به چنان کلاس نگذارد.

به تقریب، از بیست بازرسی که حقیر با آن ها سر و کار داشته ام یا فضایلشان را شنیده ام نوزده نفرشان بی سواد و خام بوده اند و از مرحله پرت. دست کم مدرک تحصیلی شان هم ارزش با مال من و آموزگاران دیگر نبود. آدم های بی حالی بوده اند که می آمدند سری به مدرسه بزنند و دو کلمه گزارش به اداره بنویسند محض خالی نبودن عریضه. محض این که گفته نشود که فلان حوزه بازرس ندارد. مختصر بگویم؛ اغلب بازرسان برای این بازرس شده اند که به نحوی نمی توانسته اند در اداره و مدرسه ها کار دیگری بکنند. یکی می رود سبزی رئیس را پاک می کند که بازرس شود و قدری

استراحت کند تا وجودش زیاد ضعیف نشود و بتواند خوب به زن و بچه اش برسد. یکی را رئیس خود بازرس می کند که آدم خودی است و احتیاج به وقت و فرصت دارد که ادامه ی تحصیل بدهد. یکی بازرس می شود که در بازرسی نوعی تشخیص و ریاست می بیند. از آن آدم های عقده دار است. یکی به بازرسی انتخاب می شود برای این که خوب از دستش بر می آید که چغلی و سخن چینی این و آن را بکند و خدمت آقای رئیس برساند که یک معلم ها او را چطور آدمی می دانند تا او مخالفان خود را بشناسد و بتواند سر فرصت به خدمتشان برسد. یکی بازرس می شود برای این که آدم عیال وار و پیر و پاتالی است و رفتنش به مدرسه ی دخترانه مانعی ندارد.

شهرهای بزرگ را نمی دانم، در شهرهای کوچک که مطلقاً از کلاس های دبیرستانی بازرسی نمی شود. تنها گاه گاهی آقای رئیس خود تشریف می برد و سری به کلاس و مدرسه و معلم ها می زند. بازرسی رئیس از کلاس دبیرستانی خود جنبه های مسخره ی زیادی دارد. رئیس ها معمولاً لیسانسه هستند. و گاهی دیپلمه. لیسانسه ی فلسفه، زبان فرانسه و... اندازه ی سواد فلسفه یا فرانسه شان هم درست به اندازه ی اطلاع یک کارگر گلکار است از معماری و مهندسی ساختمان. با این کمیت لنگ رو هم دارند که بروند و کلاس را بازرسی کنند و نظر بدهند که مثلاً معلم شیمی یا جبر خوب تدریس کرده یا نه. راستی مسخره و خنده دار است.

همکاری نقل می کرد: رئیسمان آمده بود به دبیرستان ما. دبیرستانی تا کلاس نهم. با هزار خون دل کتابخانه ی محقری با چند صد کتاب راه انداخته بودیم و اتفاقاً مازیار هدایت هم در آن میان بود. جناب رئیس تنها نظری که درباره ی کتابخانه ی ما داد این بود: آقای فلانی این کتاب های صادق هدایت

هم که واقعاً مضر هستند خوب است آن‌ها را از دسترس شاگردان بیرون کنید. و اشاره به مازیار کرد. پرسیدم که خود کتاب‌های هدایت را مطالعه فرموده‌اند و می‌دانستم که جناب ایشان از این شوخی‌ها نمی‌کنند. گفت: من که خودم نخوانده‌ام. همه می‌گویند مضر است. اصلاً این‌ها را باید گذاشت تو یک گنج‌ی مخصوص و درش را قفل کرد و روش تصویر یک جمجمه و دو تا استخوان کشید.

باور کنید که یک کلمه اش اغراق نیست.

بدین ترتیب می‌بینیم که در عمل بازرسی صورت خنده‌دار و مسخره‌ای دارد، عدمش به وجود.

طرز رفتار صحیح بازرس خوب را می‌گذارم برای فرصت دیگر. شاید هم برای وقتی که یک بازرس خوب سراغ داشته باشم و بدانم که سخنانم را جدی خواهد گرفت البته این نظر شخصی من خواهد بود. والسلام. سیز ساغ من سلامت.

منبع: انتشارات صدای معاصر- تهران- چاپ دوم ۱۳۷۹

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yashazarri@yahoo.com](mailto:yashazarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۶